



# حالا گذشتیم همه چیزم

ضیاء رفعت

## بنیاد اندیشه

بی هیچ شرح و بسطی، پیش از پی بردن به چیستی و اهمیت شعر، در پانزده سالگی به سرودن شعر شروع کردم. دقیق یادم نمی آید که چه چیز مرا به این کار شریف واداشت؛ اما گمان می کنم که آشنایی ام با شعر حافظ که پیشینه آن به هفت یا هشت سالگی بر می گشت، ناخودآگاه مرا به سوی سرودن کشاند.

در همان نوجوانی همزمان با سرودن، به خوانش مستمر شعر نیز می پرداختم. تمام دیوان حافظ و رباعی های خیام را در پانزده سالگی حفظ کرده بودم. تا بیست سالگی، کمتر دیوان غزلی از شاعران کلاسیک

بود که در کابل قابل دسترس باشد و من نخوانده باشم. خوانش گسترده غزل، مرا با ظرافت های سخنوری آشنا کرد و سبب شد که در سرایش شعر، همیشه دنبال ریزه کاری های شاعرانه باشم. متأسفانه دیر متوجه شدم که غرق شدن در شعر کلاسیک، سبب شد که در سال های نخست سخن سرایی، به قدر لازم به شعر روز نپردازم و در نتیجه مدت ها در سرودن، متأثر از غزل کلاسیک باشم.

رهنمای کارم در نوجوانی استاد گران ارج آقای واصف باختری بود. نخستین دفتر شعرم به نام «فریاد ناشنیده» به سفارش و مقدمه ایشان از

سوی انجمن نویسندگان افغانستان در سال ۱۳۶۹ ه. ش. که ۲۴ ساله بودم، چاپ شد و سال بعد، جایزه سالانه شعر کانون ناصر خسرو را دریافت کرد.

دیگر مجموعه‌های شعر چاپ شده‌ام به ترتیب عبارت‌اند از: همان یوسف همان بازار؛ کنار خیابان؛ شعر کوچک درد بزرگ؛ بن‌بست؛ کاروان سوی هری؛ اشتباه مشترک و رفتن، رسیدن نیست.

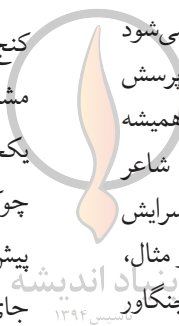
کتاب شعر «رفتن؛ رسیدن نیست» به سبب کم‌آگاهی بعضی از افراطی‌های دینی از هنر، با واکنش خشمگینانه «دارالعلوم اسلامی هرات» روبه‌رو شد. این سازمان که از سوی یکی از مقام‌های بلندپایه در زمان امارت اسلامی طالبان اداره می‌شود، مرا به سبب سرودن این اثر تکفیر کرد؛ تکفیری که با واکنش تند شاعران و نویسندگان و علاقه‌مندان شعر روبه‌رو شد. در حال حاضر کتاب تازه‌ای که در برگیرنده بیش از صد غزل است، آماده چاپ دارم.

شاید در همین جا، مناسب باشد که بگویم، به شعر به عنوان هنری فراتر از هر محدودیتی؛ الا محدودیت‌های انعطاف‌پذیر زیبایی‌شناسانه، باور دارم. متأسفانه به سبب تنگ‌بودن فضای آفرینش در کشوری مثل افغانستان، هنوز نتوانسته‌ام آن‌گونه که خود می‌خواهم بسرایم. با این هم در دفتر شعری که آماده چاپ دارم بیشتر از شعرهایی که تا اکنون از من چاپ شده‌اند، در کنار تفاوت‌های تکنیکی و زبانی، جسارت‌های محتوایی دیده می‌شود. در مورد بعضی از شعرهای این اثر چاپ‌نشده که در صفحه‌های اجتماعی نشر شده، به سبب اندک برهنگی در عاشقانه‌سرایی، گاهی بعضی از مخاطبان بسیار مؤدبانه از من می‌پرسند که دلیل این کار را بگویم. می‌دانم که این پرسش از آن‌جا ناشی می‌شود که محتوای عاشقانه‌ها با سن و سال همخوانی ندارد. پاسخ این پرسش را با همین سادگی با پرسش دیگری این‌گونه می‌توان داد که همیشه محتوای هنری باید حاصل تجربه «مستقیم» و «درحال» شاعر باشد؛ مگر شاعری که وضع اسفبار بیوه، یا یتیم را دستمایه سرایش قرار می‌دهد، الزامی است که خود باید بیوه یا یتیم باشد؛ به طور مثال، فردوسی که این‌همه شعر حماسی سروده است، خود پهلوان و جنگاور بوده؟ آفرینشگر هنری، هم‌چنان که تجربه‌های مستقیم و در حال خود را در هنر بازتاب می‌دهد، گاهی تجربه‌های غیرمستقیم یا هم تجربه‌های تاریخی خود را دستمایه کارش قرار می‌دهد. از این رو می‌گویم که عاشقانه‌سرایی‌های اندک برهنه‌ام بیان حال من نیست؛ اما بیان حال دیگران می‌تواند باشد.

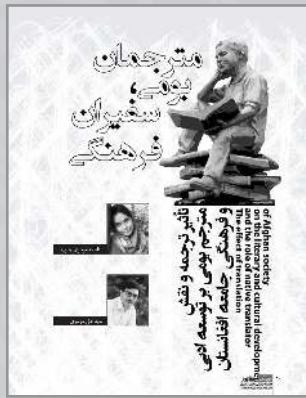
با گذر از این توضیح، برگردم به ادامه مطلب اصلی. آموزش‌های رسمی‌ام تا سطح فوق لیسانس در رشته زبان و ادبیات است. در دانشکده روزنامه‌نگاری دانشگاه کابل مضمون‌های مرتبط به ادبیات را

درس می‌دهم. در کنار شعرسرایی، شاعر پروری نیز از کارهایی است که همیشه به آن می‌بالم. در دوره حاکمیت امارت اسلامی طالبان، درست هنگامی که ریاست انجمن ادبی هرات را برعهده داشتیم، با ایجاد کانون نویسندگان جوان در ساختار انجمن، شماری از جوانان علاقه‌مند به شعرسرایی را گردهم آورده، سهم زیادی در تربیت استعداد‌های شان گرفتیم. بیش از چهار سال در حلقه «شعر دانشگاه» این تجربه را با دانشجویان تکرار کردم. نتیجه مؤثری که از این دو تجربه گرفتم، مرا بر آن داشت که از چند ماه به این سو با پی‌اف‌گندن «شعر دانشجو» عده‌ای از تازه‌کاران شعر را رهنمایی کنم. این حلقه تازه‌تأسیس، در آغاز کار خود است و اگر مانعی در استمرار آن پیش نیاید، تا چند سال آینده شاهد رشد چندین شاعر خوب در قلمرو شعر کشور از درون این حلقه خواهیم بود. آخرین سخن این که در سال ۱۳۴۵ ه. ش. در هرات زاده شدم، با آن که از یک ترور ناموفق، که شاید بی‌ربط با کتاب شعر «رفتن؛ رسیدن نیست» نبود، جان به سلامت برده‌ام؛ اما چندان باور ندارم که به مرگ طبیعی بمیرم.

این هم یکی از غزل‌های چاپ‌نشده‌ام:  
با نقطه نقطه نقطه، عزیزم موافقی؟  
با خواست‌های این همه ریزم موافقی؟  
تو می‌شوی مسافر و پشت سرت به من  
آبِ رخی که مانده بریزم، موافقی؟  
گفتی که می‌پذیرمت از خویش بگذری  
حالا گذشتم از همه چیزم، موافقی؟  
کنج دلت به قیمت جان، خانه می‌خرم  
مشتاق سرپناه تمیزم، موافقی؟  
یکجا بیا به دفتر عشقی کنیم کار  
چوکی تو مقابل میزم، موافقی؟  
پیش تو هر چه نوش کنم نشه‌آور است  
جای شراب، جای بریزم، موافقی؟  
از احتمال توطئه در عاشقی نترس  
با طرز فکر فاجعه‌خیزم موافقی؟  
قلبت مراست امن تر از دیده‌ترم  
از بحر در جزیره گریزم، موافقی؟  
شاید دوباره زنده شدم، نزدت آمدم  
پیش از کفن کنند فریزم، موافقی؟



# فرهنگ



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

- سی تار اهل خراسان است / گفتگویی با خلیل گداز، سی تار نواز و موسیقی دان / نادر احمدی / ۱۲.
- عاشقانه‌ها / عبدالغفور محمدی / ۲۶.
- خلیفه نیرنگ بازان / کرستوفر دُ بیلیگ / ترجمه: تراب صورتگر / ۴۰.
- زنان مینیاتوری / حمیده انصاری / ۵۰.
- فراز و فرود فرهنگ در عهد امانی / علی امیری / ۵۸.
- مترجمان بومی، سفیران فرهنگی / فاطمه موسوی جاوید و سید علی موسوی / ۶۷.